



دیدار فرماندار شمیرانات با خانواده شهید اندرزگو در سالروز شهادت ایشان

مجتبی ذاکریان فرماندار شمیرانات عصر چهارشنبه همزمان با چهل و چهارمین سالگرد شهادت مبارز انقلابی، شهید سید علی اندرزگو با همراهی جمعی از مسئولان فرمانداری به منظور ادای احترام به مقام شامخ شهید عظیم الشان، همسر مکرمه و فرزندان معزز ایشان در منزل خانواده معظم اندرزگو حاضر شد.

به گزارش فرمانداری شمیرانات، در این دیدار صمیمی همسر مکرمه شهید اندرزگو، **کبری سیل پور** با بیان خاطراتی از دوران پیش از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و سختی ها و اسارت ناشی از فعالیت های ضد پهلوی و خیانت های متعدد این رژیم ظالم که جمع را متأثر از اتفاقات آن روزگارشان کرد، اظهار داشت: شهید اندرزگو روزانه به اندازه چند ده نفر برای اسلام و مردم کار می کرد و می گفت اگر سرباز خدا باشی، خود یاری ریان تو خواهد بود. وی توصیه کرد: آخرت سختی پیش رو داریم که در شب اول قبر جز خدا و اهل بیت (علیهم السلام) هیچ چیز این دنیا به کار نمی آید. طوری زندگی کنید تا در شب اول قبر از شفاعت امام حسین علیه السلام بهرمنند شوید.

نگاهی کوتاه بر زندگی شهید معظم اندرزگو

سید علی اندرزگو، رمضان سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در بازارچه گمرک خیابان شوش تهران دیده به جهان گشود. پدرش سید اسدالله اندرزگو بنا بود اما بعد از ورشکستگی به خرده فروشی روی آورد. سیدعلی کودکی خود را در همان محله گذراند و با پایان تحصیلات ابتدایی به دلیل مشکلات معیشتی، ترک تحصیل کرد و در دوازده سالگی در یک کارگاه نجاری مشغول به کار شد. از آن جایی که به علوم دینی علاقه وافری داشت، پس از فراغت از کار روزانه، تا پاسی از شب در مسجد هرنندی دروس فقه و اصول می خواند. سید علی در نوجوانی با مجتبی نواب صفوی آشنا شد و تحت تاثیر شخصیت وی قرار گرفت و این باب آشنایی وی با تشکیلات فداییان اسلام را گشود. وی با شیوه مبارزاتی فداییان احساس نزدیکی کرد و اینچنین بود که در سن ۱۸ سالگی گام به عرصه مبارزه با رژیم پهلوی گذاشت و در جریان قیام ۱۵ خرداد، یکی از فعالان شکل وهنده تظاهرات بود و به دلیل تلاش های فراوان مورد تقدیر امام خمینی (ره) قرار گرفت.

وی پس از واقعه ۱۵ خرداد، در همان رابطه، برای نخستین بار دستگیر شد و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت و با این که زیر شکنجه بیهوش شده بود، به روایت اسناد ساواک لب از لب نگشود. وی پس از آزادی از زندان با صادق امانی و دیگر افرادی که از سابق می شناخت ارتباط برقرار کرد و وارد شاخه نظامی هیات های مولفله اسلامی شد. در همین دوران بود که اعضای مولفله تصمیم به ترور حسنعلی منصور، نخست وزیر وقت گرفتند. اندرزگو هم به همراه دیگر افراد شرکت کننده در این ترور (محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک نژاد و حاج صادق امانی) در مراسم تحلیف منصور شرکت کرد و اولین نفری بود که دست روی قرآن گذاشت و سوگند یاد کرد که تا آخرین قطره خون خود نسبت به نهضت و آرمان های اسلامی آن وفادار بماند.

سید علی جوان که ۱۹ سال بیشتر نداشت، در این عملیات مسئولیت کند کردن حرکت اتومبیل منصور را در محدوده بهارستان برعهده داشت تا محمد بخارایی بتواند با دقت عمل او را از پای در آورد. وقتی اندرزگو با موفقیت وظیفه خود را انجام داد، منصور به ناچار در نزدیکی مجلس از اتومبیل پیاده و عازم مجلس شد و همین امر فرصتی فراهم آورد که شهید بخارایی از این موقعیت استفاده کرده و او را با گلوله مورد اصابت قرار دهد. پس از این حرکت، اندرزگو برای اطمینان از مرگ منصور، خود را به او رساند و گلوله دیگری در مغزش خالی کرد و به سرعت متواری شد. سیدعلی از آن به بعد زندگی مخفی اختیار کرد و مخفیانه در قم زندگی و تحصیل علوم حوزوی را ادامه داد.

رژیم پهلوی که از یافتن وی مایوس شده بود، او را غیاباً محاکمه و به اعدام محکوم کرد. سید علی پس از مدتی، توسط ساواک شناسایی شد اما توانست فرار کند و خود را مخفیانه به عراق رساند و با امام از نزدیک دیدار کرد؛ وی پس از بازگشت به ایران، روزها با لباس مبدل و با نام های مستعار به شهرستان های مختلف مسافرت می کرد و به فعالیت های تبلیغی مشغول می شد و شب ها نیز در نزد ادیب نیشابوری به توسعه معلومات می پرداخت و همزمان، طلاب دیگر را نیز از اطلاعات علمی و مبارزاتی اش بهره مند می کرد.

او در مشهد چندین خانه عوض کرد و همان زمان پنهانی به سفر حج رفت. در سفری دیگر که عازم انجام حج عمره شده بود، خود را به نجف اشرف رساند و بار دیگر به دیدار امام رفت و از آنجا برای دیدار با مبارزان کشورهای دیگر و افزودن بر دانسته های علمی رهسپار سوریه و لبنان شد.

اندرزگو در سال ۱۳۴۵ به ایران بازگشت، به قم رفت و با اسامی مستعار مجدداً سرگرم فعالیت های انقلابی شد و هرگاه فرصتی پیش می آمد با سخنرانی های پرشور خود در شنوندگان تاثیر بسزایی می گذاشت و آنان را به تحرک وای داشت. همین سخنرانی ها باعث شد وی دوباره شناسایی شود. ناگزیر به تهران آمد و در محله چیتگر سکنی گزید. در همین دوران بود که ازدواج کرد و یک سال و نیم در یک اتاق اجاره ای زندگی با همسرش را آغاز کرد. افراد زیادی به عنوان میهمان به منزل وی رفت و آمد می کردند که بعد ها معلوم شد تحت آموزش وی قرار می گرفتند. وی به مرور زمان بر وسعت فعالیت های انقلابی اش افزود و برای این که شناسایی نشود، مرتب منزلش را عوض می کرد.

در سال ۱۳۵۱ شمسی، یکی از دوستان وی دستگیر و در زیر شکنجه علیه وی اعتراف کرد و ساواک با استفاده از سرنخی که به دست آورده بود، درصدد دستگیری اندرزگو برآمد اما او بار دیگر توانست از دست ساواک بگریزد و به قم برود. در قم مجدداً با نام مستعار و با ظاهری دیگر، اتاقی اجاره کرد و مشغول فعالیت شد و با گروه های مبارز مسلمان به برقراری ارتباط پرداخت و برای آن ها پول، اسلحه، مهمات و امکانات فراهم کرد. بار دیگر، ساواک موفق به شناسایی محل زندگی او شد و این بار نیز، وی از معرکه گریخت و با نامی دیگر و در لباسی مبدل، خود را به مشهد رساند و در آن شهر با حجت الاسلام عباس واعظ طبسی (تولیت فعلی آستان قدس رضوی) تماس گرفت و با کمک وی توانست همراه همسرش و به طور پنهانی از طریق زابل و زاهدان به افغانستان فرار کند. وی در افغانستان تنها یک ماه دوام آورد و نتوانست دور از مبارزه باشد، بدین ترتیب مخفیانه خود را به مشهد رساند.

ابوالحسن سپهرنیا، دکتر حسینی، شیخ عباس تهران، ابوالحسن نحوی، سیدابوالقاسم واسعی، محمدحسین جوهرچی و... تعدادی از نام های مستعاری بود که اندرزگو از آن ها بهره برد. او در طول سال های مبارزه از ۲۴ شناسنامه و همچنین گذرنامه های گوناگون استفاده کرد.

وی پس از بازگشت به ایران همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی تصمیم به حذف فیزیکی شاه گرفت. اینچنین بود که در یک برنامه ۶ ماهه، رفت و آمدهای شاه را تحت نظر گرفت تا بتواند با وارد کردن مواد منفجره از فلسطین، هدف خود را پیاده کند. بنابراین دست به کار شد تا به کمک شخصی در داخل کاخ سلطنتی به این مهم دست یابد اما قبل از آنکه نقشه خود را عملی کند به دام مأموران ساواک افتاد.

بر اساس اسناد باقیمانده از ساواک و دیگر شواهد قطعی سیدعلی اندرزگو، در ۱۹ ماه مبارک رمضان مصادف با دوم شهریور ۱۳۵۷ در درگیری مسلحانه با نیروهای ساواک کشته شد. وی در حالی که راهی منزل یکی از دوستانش بنام حسن صالحی بود، در محاصره مأموران ساواک قرار گرفت. مأموران ابتدا او را از ناحیه پا زخمی کردند. در این فرصت، اندرزگو که نقش بر زمین شده بود، با خوردن کاغذهای حاوی شماره تلفن دوستان و نزدیکانش و آغشته کردن بقیه مدارک به خون خود و نابود کردن آن ها، مانع از آن شد که نشانی کسی به دست ساواک بیفتد. وی سپس بار دیگر با تیراندازی بسوی مأموران ساواک به مقاومت پرداخت تا اینکه با شلیک پی در پی گلوله های آن ها به شهادت رسید و پیکر مطهر وی در قطعه ۳۹ بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد.

از این شهید عظیم الشان چهار فرزند به نام های مهدی، محمود، محسن و مرتضی به یادگار مانده است.

